

بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۹۷/۲/۱ (جلسه ۳۴۰)

کلام در این بود که آیا دلیلی بر وجوب مقدمه داریم یا نه؟ ادله ای که برای وجوب مقدمه اقامه شده بود، این ادله بررسی شد.

خلاصه عرض ما این بود که این دلیلی که محقق نایینی بیان فرموده، که در اراده تکوینی شخصی که ذی المقدمه را اراده می کند قطعا مقدمه اش را هم اراده می کند و وزان اراده تشریحی وزان اراده تکوینی است، فقط فرقی این است که در اراده تکوینی، متعلق اراده فعل نفس است، در اراده تشریحی، متعلق اراده فعل غیر است. آن جا مقدمه را اراده میکند، اینجا هم باید امر به مقدمه بکند.

خب این به عقل قاصر ما نا تمام است هم صغراش و هم کبراش. چون عرض کردیم این شخصی که ذی المقدمه را اراده می کند، مقدمه را هم باید اراده کند یعنی چه؟ یعنی مقدمه را حتما باید بیاره؟ خب بله حتما باید بیاره. کسی که مقدمه را نیاره و در عین حال بگه من اراده ذی المقدمه دارم، این تناقض است. اما اینکه کسی که ذی المقدمه را اراده می کند باید مقدمه را هم اراده کند، این باید اراده کند این در واقع خودش کوسه و ریش پهن است مثل این است که بگی شما باید اختیار کنی این کار را انجام بدی. خب اگر باید است اختیارش یعنی چه؟ اگر اختیار است، بایدش یعنی چه؟ ما مقصودمان از اراده و اختیار یعنی له ان یفعل و له ان لا یفعل، اگر مقصود این است که کسی که ذی المقدمه را اراده می کند، ملازمه دارد، مقدمه را هم اراده می کند، یعنی له ان یفعل و له ان لا یفعل، این غلط است چون کسی که ذی المقدمه را اراده می کند، قطعا باید مقدمه را هم بیاره. میگه نه؛ این مقدمه عن اختیار می آورد، میگیم یعنی عن اختیار ذی المقدمه؟ یا نه؛ یک اختیار جداگانه به مقدمه؟ اگر بگی از اختیار ذی المقدمه درست است. چون ذی المقدمه را میتوانست انجام ندهد. ولی غیر از او یک اختیاری و یک اراده ای هم تعلق گرفته به مقدمه، اینایی که این حرف ها را می زنند، من خیال می کنم درست تصور نکردند مسئله را، یعنی چه؟ این اراده دوم اگر قهری است، اجباری است پس اراده نیست.

بله اگر کسی مثل آخوند مثل فلاسفه، که اراده شوق اکید محرک عضلات است که خودش امر غیر اختیاری است این جور در میاد. جور در میاد یعنی جا برا تکلمش هست. ولی این اراده که به معنای تمکن از فعل و ترک، باید کسی که اراده تکوینی دارد به فعلی، اراده مقدمه هم باید

داشته باشد یعنی چه؟ باید با له ان یفعل و له ان لا یفعل نمی سازد. لذا اصلا این حرف که در اراده تکوینی، کسی که اراده می کند ذی المقدمه را ، یک اراده مستقلی هم به مقدمه تعلق میگیرد ، و یک اراده مستقلی هم به مقدمه تعلق میگیرد، ما که نمیفهمیم. چون این با باید نمی سازد . این قطعا از همان اراده ذی المقدمه است.

اگر کسی بگه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار. بله؛ این مقدمه اختیاری است چون مألش به اختیار است. مثل کسی که سوار قطار می شود، یا این چرخ فلک هایی که کلیدش را میزنند، خاموش هم که بکنند تا بایستند، یک دور می زند تا بایستند، خب این اگر مقصود این است که الان که چرخ می زند به اختیار خودش چرخ می زند، این غلط است اگر مقصود این است که عرفا این فعل اختیاری است از باب اینکه خودش رفته اون تو نشسته این درست است ، این بحث ما نیست. بحث ما این است که یک اراده ممتاز و جداگانه ای غیر از اراده به مقدمه تعلق می گیرد این را ما نفهمیدیم. حالا بر فرض این حرف درست، کی گفته وزان اراده تشریعی، وزان اراده تکوینی است؟؟ این از کجا در آوردید؟ که در اراده تکوینی چطوری که ذی المقدمه را اراده کرد، مقدمه را هم باید اراده کند، در اراده تشریعی هم کسی که امر به ذی المقدمه کرد باید امر به مقدمه کند، باید اراده مقدمه کند ، این به چه معناست؟

البته اگر مقصود از این وجوب گیری آن اراده تشریعی باشد، این قطعا درست است و ما وزان را قبول داریم . چون همانطور که کسی اگر بگه من از عبد می خوام آب بیاره آیا نمیخواد از او که بلند بشه؟ قطعا چرا. اما اگر مراد از این اراده تشریعی وجوب گیری است که باید امر بکند ، نه؛ خب احتیاجی نیست به امر، چون همان امر به ذی المقدمه کافی است.

لذا وزان اراده تشریعی ، وزان اراده تکوینی است، به یک معنا درست است اما اینکه مولا اگر به ذی المقدمه امر کرد باید به مقدمه هم امر کند این اول کلام است کی گفته؟ چون همان امر به ذی المقدمه چطوری که عبد را دعوت میکند به ذی المقدمه همان، به حکم عقل ، عبد را به مقدمه هم دعوت می کند و امر ثانی لغو است و احتیاجی نیست.

ش. الان کسی می خواد فعلی را انجام بدهد میگه : من میخوام بروم زیارت. آیا صدق نمی کند که می خواهم بروم بلیط بگیرم؟

ا. این میخوام جدا گانه نیست. این همان میخوام است.

ش. این اراده تشریعی... هر کس در نفسش می یابد...

ا. بله؛ ولی این میخواهم دوم، ... این مثل این می ماند که میگه میخواهم حرکت کنم، این یعنی چون قطار حرکت می کند این که دیگر حرکت نمی کند، بله این چون نشسته... چون اصلا عرض کردم دو تا چهار تا است. می خواهم یعنی میتوانم نخواهم؟؟ نه؛ پس این میخواهم به آن معناست.

این اصلا فکر می کنم همه آنهایی که بحث کردند ، سوراخ دعا را گم کردند. اصلا متوجه نشدند که این حرف بیش از این حرف ها پرت است.
ش...

ا. اجازه دهید تمام کنیم ، ما هنوز تمام نکردیم.

این در مانحن فیه نسبت به این برهان. این که در شریعت اوامری هست، ما این را قبول داریم این ها ظهورش در امر گیری است، اگر کسی اشکال کند که این ظهورش در ارشاد است ما میگیم نه؛ اصل اولی در این است که امر در مولا صادر می شه بما هومولی صادر می شه . میگه اثر عملی ندارد؟ خب ظهور در ارشاد به چه دلیل ؟ این که این ظهور در ارشاد دارد و امر ارشادی است این به چه دلیل؟ چون آن ظهور هم باید حجت باشد. چطور به این ور که می رسی میگی این ظهور چون اثر عملی ندارد حجیت درش معنا ندارد، خیلی خوب. خب ظهور در ارشاد دارد ، اون باید حجت باشد اون به چه دلیل؟ اون چه اثر عملی دارد؟ لذا کسی نمیتواند بگه اینکه محقق خوئی فرموده این اوامر ظهور در ارشاد دارد درست است ، از کجا فرمودی این را آقای خوئی! برای چه ظهور در ارشاد دارند؟ خیلی آدم پایش را سفت بذاره بگه این اوامر محتمل است مولوی باشد، محتمل است ارشادی باشد، ظهور هیچ کدام حجت نیست نهایتش، و لکن ما عرض کردیم در سیره عقلا وقتی مولا می فرماید اذا قمت الی الصلاه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق میگویند اقا مولا واجب کرده، لذا از عوام الناس هم بپرسی میگه وضو واجب است.

ش. شما میفرمایید سیره خودش قانون نیست، سیره از عمل مشخص می شود.

ا. اشکال ندارد.

ش. این جور باشد ثمره ای ندارد.

ا. ثمره ندارد یک مطلب است....

ش. شما می فرمایید سیره قانون نیست ، سیره از عمل مشخص می شود. این را چند بار فرمودید.

ا. عمل عقلا . خود همین اسناد عمل است دیگر. این که میگویند واجب کرده عمل است. بله، این اسناد یک اثر شرعی داشته باشد یا عقلی داشته باشد تا حجت باشد، ما که نگفتیم...بله، سیره کتاب نیست، عمل است ،ولی خود اسناد ، عمل است دیگر.
ش...
ا. الان اونجایی که مولا می فرماید اکرم العلماء بعد در خطاب منفصلی میفرماید لا تکرم الفساق من العلماء ، اونجا عقلا نمی گن عالم باشد و فاسق نباشد، کجا میگویند؟ شما بگو اینا را جمع کنند. ا گه بگن ما قبول داریم. نمی گن که .

ش. اشکال در صغراش است ، سیره محرز نیست.
ا. چون عمل نیست، چون اینجا سیره محرز است. سه تا مطلب است، سه تا مطلب خلط نشود:

یک مطلب این است که سیره لفظ نیست، عمل است باید ببینیم عقلا چنین عملی دارند.
مطلب سوم این است که حالا این عمل عقلا حجت است یا نه این باید اثر شرعی داشته باشد.
ما فعلا در آن دومی نسبت می دهند . لذا به هر کسی بگی آیه شریفه را معنا کن! میگو انا قمتم الى الصلاه.... میگو کسی که می خواد نماز بخواند واجب است وضو بگیرد. این جای شبهه نیست لذا شاهدش هم این است که خود محقق خوئی این را حمل بر وجوب انشایی کرده ولی می فرماید ارشاد به شرطیت. وجوب انشایی اش را این هم قبول دارد. آخوند هم قبول دارد ولی من میگم داعی اش فرق می کند اصلا شما اگر بروید از توی این بازار بپرسی، اصلا کسی ارشاد به شرطیت و ظهور در اصلا کار ندارد.

خب این در ما نحن فیه هیچ شبهه ای ندارد که .. اما اینکه آقای آخوند فرموده که پس در اینجا چون شارع به مناط مقدمیت امر گیری کرده در جاهایی هم که دلیل لفظی نداریم به مناط مقدمیت قطعا امر گیری می کند این غلط است چون به چه دلیل همه جا باید ممکنه یک جایی ملاک وجوب هست امر می کند، یک جایی ملاک وجوب هست امر نمی کند، ما که گفتیم قبلا ، شارع واجب نیست که هر جا که ملاک بود باید امر کند، شارع جایی که امر میکند باید

امر باشد، ولی هر جایی که ملاک بود که نباید امر کند. این حرف که اصلا یک حرف خیلی خیلی اشتباهی است اگر چه برخی بزرگان مثل محقق خویی و دیگران فرمودند ولی نه دلیل عقلی دارد نه دلیل نقلی نه اجماع نداریم.

خب ما چه عرض می کنیم؟ ما می گیم مراد شما از امر غیری چیه؟ اگر مراد شما اراده است یک اراده ممتاز به مقدمه تعلق بگیرد این غلط است. اما اگر مراد شما از امر غیری یعنی انشاء و جعل و اعتبار و جوب، ما برهانی بر ملازمه نداریم که اگر یک جایی ذی المقدمه را مولا واجب کرد قطعا باید برای مقدمه هم وجوب جعل کند، ما برهانی نداریم. از آن رادع و مانعی هم نداریم، ممکنه شارع وجوب جعل کند ممکنه وجوب جعل نکند. اگر کسی بگه این وجوب لغو است و قبیح گفتیم وجوب، لغو و قبیح نیست. اولاً ما در لغو و قبیح فرمایشات ائمه (علیهم السلام) الان یک روایت را مثلاً بشود خلاصه کرد، یک کلمه یا دو کلمه اش را برداشت، کلمه دیگری جاش بگذاری مضرّ به معنا نباشد، چون ائمه (ع) به خلاف قرآن در مقام اعجاز که نبودند. در مقام این گونه نیست. ولی در کلمات معصومین چون در مقام اعجاز نبودند اتفاق می افتد. متفاهم عرفی است یک کسی میگه امروز میخوام مدرسه بروم. بگه تو آدم غیر حکیمی هستی. چون فعل قبیح انجام دادی. چون من در کلام تو اضافه است. هیچ کس نمیکه قبیح است.

در اوامر غیری اولاً ابراز جداگانه نمی خواد. نفس ابراز ذی المقدمه ابراز مقدمه هم هست دو تا اعتبار و وجوب است به یک ابراز. این نظیر هم دارد، مثلاً یک اختلافی بین محقق خویی است و بین مرحوم شیخنا الاستاذ تبریزی، البته من خیال می کنم حرف آقای تبریزی از محقق خویی است، ولی کلمات محاضرات شاید این طوری باشد.

الان مولا شارع می فرماید اذا زالت الشمس فقد وجبت الصلواتان و انت فی وقت منهما حتی تقرب الشمس الا ان هذه قبل هذه خب این جا محقق خویی از محاضرات این طور بر می آید که لازمه امر به صرف الوجود، ترخیص عقلی در تطبیق بر افراد است. عقل میگه هر کدام از افراد را میخواهی بیاوری، بیاور. مرحوم استاد می فرماید نه؛ این لازمه اش ترخیص شرعی است. خب آقای تبریزی ترخیص شرعی است یعنی شارع فرموده اذا زالت الشمس فقد وجبت الصلواتان و انت فی وقت منهما حتی تقرب الشمس الا ان هذه قبل هذه بعد و قال زراره و يجوز التطبيق شرعا علی أي فرد شئت من الافراد، چنین ابرازی که ما نداریم. پس چطور می فرمایید این ترخیص شرعی است، ترخیص شرعی که بدون ابراز ممکن نیست، این ترخیص شرعی ابراز میخواد نه ابراز جداگانه، خودهمان اذا زالت الشمس... در شکم او دو تا ابراز است، همان خودش دو تا ابراز است. اینجا خوداین که می فرماید نماز بخوانید خودش دو تا ابراز است. میگه اعتبار، باید اعتبار کند وجوب را، اولاً اعتبار وجوب که معلوم نیست از

خداوند سبحان که ذهن و اینها که ندارد، اون اعتبارش چه جوری است ، موونه زائد میخواد ، اینها که خیلی دیگه بایستی از حییت مایه بگذاری ، مضافا به اینکه عرض کردیم خلاف حکمت نیست اگر در یک حدیث قدسی خداوند مثلا یک چنین جمله ای بفرماید که من عبدی که اطاعت می کند به بهشت می برم. میگویم نشد نستجیر بالله، این انا اضافه است. نه؛ چون اعجاز در قرآن است اما در احادیث قدسی بنا نبوده که لفظ اضافه ای ... این امر عرفی عقلایی خلاف نیست. میگو پس بگو واجب است. میگو ما دلیل نداریم ، میتواند.

نه عقلا دلیلی بر ملازمه هست نه عقلا دلیلی بر غیر ملازمه هست از ظاهر کلمات محقق خوئی این جور بر می آید. محقق خوئی که صحبت از لغویت و اینها می کند ، نه ظاهرش این است که عقلا دلیلی بر غیر ملازمه هست، یعنی عدم ملازمه، نه؛ امکان دارد، لذا یک جایی شارع امر کند ما ملتزم میشیم ، یکجایی شارع امر نکند ما ملتزم نمی شیم. معمولا هم تمام اوامر شارع در اوامر غیر، همه اش در جاهایی است که عبد، مقدمه اش را نمی داند، مثل اذا قمتم الی الصلاه... یا یک جاهایی که میخواد بیان ثواب کند، و گرنه اگر بیان ثوابی نباشد و از آن جاهایی نباشد که عقل مقدمه را نمیفهمد من در خاطر نیست که در یک جایی کسی روایتی پیدا کند که اگر میخوای بری پشت بام باید نردبان بگذاری، همچنین چیزی فکر نمی کنم حتی در روایت ضعیف هم پیدا بشه. این خلاصه مختار ما بود.

نه برهانی عقلا بر ملازمه و نه برهانی بر عدم ملازمه هست ، جاهایی که امر است ، ما ملتزم میشیم.

محقق خوئی نقضی کرده که اذا قمتم الی الصلاه... وجوب مولوی است؟ غیری است؟ بله. خب نقض می کنیم که اذا صلیت فارکع. اگر نماز خواندی رکوع کن. این امر غیری است؟ نه؛ چون اجزا محال است امر غیری بهش تعلق بگیرد. خب آقای خوئی! بر فرض فرمایش شما درست بود ، امر غیری به جزء محال است تعلق بگیرد. و این دلیل می شود که اذا صلیت فارکع، امر غیری ندارد، این چه دلیل میشود اذا قمتم الی الصلاه... هم حمل بشود بر دلیل ارشادی؟ خب آنجا مانع وجود دارد، مانع اینجا نیست. مضافا به اینکه ممکنه ظاهرا الان دقیق خاطر نیست ، در بحث اجزاء امر غیری محال است داشته باشد ماقبول کرده باشیم، البته الان صد در صد جازم نیستم ولی با این بحث هایی که اخیرا کردیم امر غیری به جزء هم تعلق می گیرد، رکوع امر غیری دارد امر نفسی هم دارد اشکالی هم نیست. قبلا هم بحثش را کردیم که ممکنه به یک عامی امر تعلق بگیرد به یک خاصی هم امر تعلق بگیرد، اشکال هم ندارد، من نمیدانم آقای خوئی! شما چطور حساب کردید؟ شارع میخواد جزئیات در صلاتش را بفهماند که رکوع جزء در صلات است، خب این دو راه دارد، یک راه این است که به ارشاد به جزئیات بفهماند یک

راه این است که به امر غیری بفهماند. خب این چه اشکالی دارد. آقای آخوند چه اشکالی دارد؟ خداوند می فرماید من چه جوری به این عبد بفهمانم که رکوع جزء است؟؟ دو جور می توانم بفهمانم: یکی اینکه امر غیری بکنم. یکی هم اینکه ارشاد باشه این چه محذوری دارد؟

لذا اولاً در خود آن جزء ما قبول نداریم و فرمایش شما آقای خوئی ناتمام است، برفرض در جزء قبول کردیم حالا آنجا محذور دارد نمی توانیم بر امر غیری حمل کنیم چه دلیل میشه که در شرط حمل بر امر غیری بشه؟؟

لذا چیزی در فرمایشات اعلام که نه ملازمه را ثابت کند نه عدم ملازمه را ثابت کند چیزی را پیدا نکردیم. ممکنه اونجا هم که دلیل دارد اخذ می کنیم. هذا تمام الکلام نسبت به اصل بحث.

بعضی تفصیل دادند بین سبب و غیر سبب، فرمودند در اسباب تولیدیه سبب امر غیری دارد، ولی غیر سبب امر غیری ندارد، چون در اسباب تولیدیه مسبب غیر مقدور است، امر که به غیر مقدور تعلق نمی گیرد، امر به مقدور تعلق میگیرد. این را آقای آخوند دو تا اشکال گرفته که یکی اینکه این خروج از محل نزاع است، چون با این فرض شما سبب، امر نفسی پیدا می کند و بحث ما در امر غیری است، شما می فرمایید چون مسبب مقدور نیست امر به سبب تعلق می گیرد، خب این می شود امر نفسی که محل بحث نیست.

اشکال دوم این است که کی گفته مسبب مقدور نیست، چون مقدور چه به واسطه چه مقدور بی واسطه، چون مسبب مقدور به واسطه است مثل قتل است، شارع امر می کند به خود مسبب و سبب هم نه امر نفسی دارد، نه امر غیری دارد. این حرف درستی هم هست. فرمایش آخوند تمام است.

یک تفصیل دیگر دادند که ما تفصیل می دهیم بین شرط عقلی و شرط شرعی، شرط عقلی وجوب غیری ندارد ولی شرط شرعی وجوب غیری دارد، وضو شرط شرعی است، اگر شارع شرط قرار نمی داد، شرط مقدمه نبود، ولی کن علی السطح، نصب سلم، شرط عقلی است نه؛ اینجا وجوب غیری ندارد. خب چرا؟ میفرمایند به خاطر اینکه اگر شرط شرعی وجوب غیری نداشته باشد ما شرطیت را از کجا بفهمیم؟ اصلاً راهی برای انتزاع شرطیت و فهم شرطیت نداریم الا این وجوب غیری باید باشد.

این را هم آقای آخوند اشکال می کند. میفرماید اگر قرار باشد شرطیت از وجوب غیری انتزاع بشه که دور می شود. چون شما می فرمایید هر جا شرط شرعی است، وجوبش غیری است، و امر غیری تعلق می گیرد، از این ورمی گی شرط شرعی کجاست؟ جایی که امر غیری باشد.

خب این لازم می آید امر غیری متوقف بر شرطیت شرعیه است، شرطیت هم متوقف است بر امر غیری.

این برهان را محقق خراسانی در کفایه اشکال می کند که شرطیت را انتزاع می شود از آن امر نفسی به مرکب، نه از آن امر غیری، آن وقت امری که به این شرط میشود، این میشود امر غیری، اشکال هم نیست، دور هم نیست.

بله؛ یک اشکال به این تفصیل وارد است که ما در اول بحث مقدمه، که مقدمه را تقسیم کردند به مقدمه الوجوب و مقدمه الصحه و مقدمه الواجب. این یک تقسیم. یک تقسیم دیگر کردند که مقدمه عقلیه، مقدمه شرعیه و مقدمه عرفیه. انجا آخوند فرمود ما مقدمه شرعیه نداریم. همه مقدمه شرعیه بر میگردد به مقدمه عقلیه چون اگر شارع وضو را در امر به صلوات، در امر به مرکب، اگر تقید را اخذ نکند، این مقدمه نمیشود، اگر اخذ بکند خب چه طوری که رفتن به پشت بام متوقف است بر نصب نردبان، صلوات مقید به وضو هم عقلا متوقف است بر وضو، مقید عقلا متوقف است بر قید. اینکه نمیشود مقید بدون قید موجود بشه.

لذا ما مقدمه شرعی نداریم همه اینها مقدمه عقلی اند، بله؛ بعضی از مقدمات عقلی هست که آن سر نخش مربوط به شارع بما هو شارع نیست، مثل نصب سلم، بعضی مقدمات هست که سر نخش دست شارع است بما هو شارع، مثل وضو نسبت به صلوات که بعد از آنی که خداوند امر به صلوات را مقید کرد به وضو این مقید متوقف بر ...

هذا تمام الکلام در مقدمه واجب. اما مقدمه مستحب و مکروه و حرام آخوند می فرماید مقدمه مستحب الکلام الکلام یعنی اگر گفتیم در مقدمه واجب، کما اینکه گفتیم آخوند می فرماید ملازمه هست بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه، در مقدمه مستحب هم میگویم اگر ذی المقدمه مستحب شد، قطعا مقدمه اش هم مستحب میشود. همان وجدانی که در آنجا بود که فرمود الاولی الاحاله الی الوجدان همان وجدان اینجا هم هست، کسی که اراده می کند مستحب را از عبد مقدمه اش را هم اراده می کند.

لذا این هیچ شبهه ای ندارد. اما مقدمه حرام و مکروه ... ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.